



فهرست

موضوع: فقه روابط اجتماعی/عدالت	۲
پیشگفتار	۲
رابطه علوم بشری با شریعت	۲
مقام اول	۲
مقام دوم	۳
بحث دوم	۴
پاسخ به این مسئله	۴
صورت اول	۴



موضوع: فقه روابط اجتماعی/عدالت

پیشگفتار

یک مبحث دامنه‌داری که مشتمل بر بخش‌های متعدد بود در حوزه حسن و قبح و ملازمات بین عقل و شرع طی جلسات بسیار متعدد طرح شد.

رابطه علوم بشری با شریعت

یک مقام و فصل دیگری هم به دلیل اینکه در مباحث عدل و ظلم و کثیری از مباحث از این قبیل که در دنیای جدید به آن توجه شده است اثرگذار است طرح کردیم و آن این بود که رابطه این علوم که بشر داشته است و امروز گسترش بیشتری پیدا کرده است و به تدریج هم دامنه آن وسیع‌تر می‌شود با فقه، با احکام و با شریعت چه رابطه‌ای است؟ این مبحث و فصل اساسی است که ذیل آن امور و نکات و مطالب متعددی قابل طرح است. مبحث در این فصل و بخش اساسی که از آن فصل حسن و قبح که سابق بحث می‌کردیم جدا شد و یک فصل جدید شد، تا آنجا که مجال باشد چند مطلب و مبحث را طرح می‌کنیم. یک مبحث که چند بار تکرار کردیم به اینجا رسیدیم که اکتشاف و فهم قوانین حاکم بر عالم یا آدم و انسان که توسط علوم انجام می‌پذیرد، این یک مسئله است که مربوط به مقام فهم است و پس از آن فهم به کار بستن نتایج آن اکتشافات است که مقام تسخیر و تصرف در طبیعت و انسان و عالم است.

این دو مقام؛

۱- اکتشاف و فهم

۲- و مقام تصرف و تغییر و تسخیر

مقام اول

گفتیم این دو، دو مقام هستند و آن مقام اول که در علوم طبیعی و علوم انسانی مطرح می‌شود یا در علوم پایه و کاربردی مطرح می‌شود آنجا قوانین حاکم را کشف می‌کند اما در مقام دوم می‌خواهد برنامه‌ریزی بکند و بر اساس آن قواعدی که به دست آورده است دارو بسازد، تصرفات ژنتیکی بکند، عمل جراحی انجام دهد، استخراج بکند، تبدیل بکند، این‌جوری به کار بگیرد یا مشاوره بدهد، بگوید این‌جوری رفتار کن، آن‌جور رفتار نکن.

اینکه قانون جعل بکند یا حکم اخلاقی، حکم فقهی، حکم فقهی بدهد، بگوید این‌جوری باش، این با بحث قبلی از نظر عالم نفس الامر یک ارتباط دارد. این دو را بحث کردیم و مفصل توضیح دادیم.

گفتیم این دومی با اولی دو ارتباط دارد، یک ارتباط نفس‌الامری و تکوینی، این معلوم است که هست این فهمیده است که اتم این‌جوری کار می‌کند، اجزای آن این‌گونه کار می‌کند می‌توان جوش هسته‌ای داد، چنین و چنان کرد و انرژی تولید کرد. این معلوم است این تسخیری که انجام می‌دهد اقدامی که انجام می‌دهد مادامی که ارزش‌گذاری نشود، این اقدام با آن فهم طبیعت، یا طبیعت انسانی ربط دارد.



در دو جا می‌خواهد دآوری کند یعنی پای حسن و قبح و نباید به کار بیاورد، این دومی ترتب الزامی بر اولی ندارد، یعنی از اولی در نمی‌آید که باید یا نه؟!

دو جا هست که یک چیزهای دیگر باید ضمیمه بشود تا باید و نباید پیدا بشود.

در مقام اول می‌گویید فهم عالم، این فهم یک امر اختیاری است، اینجا هست که پای حسن و قبح و حقوق و فقه پیدا می‌شود، اصلاً من این را بفهمم یا خیر؟ آنجا دآوری فقهی و حسن و قبح عقلی ما این است که فهم و علم خوب است، لذا در آخر فقه تربیت این جور گفتیم که حکم عقل به حسن تعلم است، این با ملازمه ثابت می‌شود البته با ملازمه‌ای که ما می‌گوییم. حکم شرعی هم درست می‌شود ولی به خاطر مزاحمت یک جاهایی محدود بشود. می‌گوید این رمل و اسطرلاب را دنبال نکنید، شبهه دارد، دنبال آن نروید، به خاطر مزاحمتی که دارد

لذا در همان مقام فهم در تعلم و تعلیم به عنوان یک عمل اختیاری که تعلق به آن اکتشاف قوانین عالم و آدم هست، ممکن است آنجا اخلاق، حقوق، فقه با زوایای مختلفی که دارد، دآوری بکند، آن دآوری از حیث رفتاری است که از انسان صادر می‌شود و تعلق به فهم عالم می‌گیرد که آنجا می‌گوییم علی‌الاصول فهمیدن خوب است ولی ممکن است به خاطر یک ملاحظات بگوید اینجا این را دنبال نکن. این در مقام اول است که جای فقه و اصول است.

مقام دوم

اینکه این قوانین بر اتم یا بر این غذا یا بر این مواد حاکم است، این قوانین نمی‌گوید که خوب است این را تسخیر کنید و فن‌آوری آن را درست بکنید، برنامه‌ریزی کنید و به کار بگیرید و یا به کار نگیرید؟ این خوبی و بدی باید از جای دیگری بیاید. این نوع گزاره‌های توصیفی به این نوع گزاره تجویزی نمی‌انجامد.

این که الان می‌گوییم قطعی یا همیشگی است، منتهی چیزهای دیگری در زوایای دیگری هست که بعد عرض می‌کنیم، آن باید چیز دیگری پایش به میان بیاید؛ بگوید رفاه مردم خوب است، نجات مریض خوب است، کاهش آلام خود یا دیگران خوب است اگر این یک قانون عقلی شد و یک حسن و قبحی پیدا شد، مبنایی پیدا کرد، مبنای عقلی، عقلایی، شرعی، گفتیم این خوب است، علم می‌گوید این چون در مسیر آن قرار دارد، می‌گوید آن را تسخیر و تصرف کن که آن خوبی را که از جای دیگر فهمیده‌ایم محقق بشود.

صرف یک قاعده کلی که بگوییم تصرف کن، تغییر بده، استفاده بکن، اینها را تبدیل به یک برنامه بکن، برای ایجاد یک تغییر در این حسن و قبحی نیست، آن علم می‌گوید این هست و می‌شود اینجا این کار را کرد و به آن نتیجه رسید. اما اینکه باید یا نباید، آن نتیجه را باید دید حسن و قبح آن چگونه است؟ حسن و قبح عقلی، عقلایی، شرعی را تعیین بکنیم بعد بگوییم این خوب است یا بد است.

این مبحث و قانون اولی بود که جلسه سابق به آن اشاره شد.

قانون و مبحث دیگری اینجا وجود دارد و آن این است که گاهی علم مصالح و مفاسد را کشف می‌کند. این یک مواجهه اولیه بود که با این قوانین و اکتشافات علمی داشتیم ولی یک عمقی به این مسئله ببخشیم که شاید در ذهن دوستان آمده باشد و آن این است که در همان جاهایی که احکام کلی و حسن و قبح‌های نسبت به نتایج هست و علم مصلحت و مفسده را کشف می‌کند، می‌گوید در این ماده این خواص وجود دارد که این مریضی را معالجه می‌کند، این مشکل را رفع می‌کند، آن مصلحت را



تأمین می‌کند یا آن مفسده را دفع می‌کند، علم این را به دست می‌آورد. مصالح و مفاسد را تشخیص می‌دهد و ما فرض می‌گیریم این در جایی است که آن نتایجی که مترتب بر آن می‌شود علی‌الاصول نتایج خوبی است یعنی اینکه کسی از مریضی نجات پیدا بکند چیز خوبی است و علم هم آن را کشف می‌کند.

پس آن که قبلاً گفتیم این بود که اکتشافات علمی هنگامی باید و نباید، تسخیر و بهره‌گیری از آن‌ها بر آن مترتب می‌شود که آن نتایج حاصله دارای یک حسن و قبح عقلی، شرعی، فقهی و حقوقی داشته باشد و این جور نبود که خود آن حسن و قبحی را تولید بکند.

حسن و قبح از این کشف به دست نمی‌آید باید از جای دیگری می‌آمد و این را به آن متصل کنیم. یک کبرایی می‌خواهد که منظم به این کشف بشود.

بحث دوم

این است که همین جایی که یک کبریاتی هست، کبریات حسن و قبح عقلی یا شرعی و فقهی و حقوقی و اخلاقی هست. این هم با آن ربط دارد، این می‌گوید من این مصلحت را کشف کردم، این مفسده را کشف کردم، مثلاً اختلال نظام خوب نیست، نظام به معنای اجتماعی، بعد می‌گوید این اقدامات موجب گسست اجتماعی می‌شود و اختلال به وجود می‌آورد.

این بعد از فرض وجود یک کبریات عقلی، حقوقی، شرعی، اخلاقی، علم مفاسد و مصالحی را کشف می‌کند و این با آن ربط دارد، یعنی صغرای آن، کبرا می‌شود.

اینجا چقدر می‌توان به این موضوع‌سازی و صغراسازی علم و تحقیقات علمی اکتفا بکنیم؟ این بحث بسیار مهمی است که در ادامه آن مسئله مطرح شده بود.

پاسخ به این مسئله

صوری وجود دارد؛

سؤال این بود بعد از گذر از قانون اول سؤالی در آن قانون و مبحث دوم پیدا می‌شود؛ آنجا که صغریات عقلی، نقلی، شرعی هست و این کشفیات هم با آن ربطی دارد، چه مقدار می‌شود به آن کشفیات که صغرا ساز و موضوع ساز است اعتماد کرد؟ قبل از اینکه صور و احکام آن صور گفته شود باید به این نکته توجه کرد که علم درجاتی دارد و لرزان و لغزان هم هست. نوع نظریات علمی گاهی در حد یک فرضیه احتمالی است، گاهی ظنی است و گاهی واقعاً اطمینانی ایجاد می‌کند و در کنیری از موارد، هر چه بیشتر علم پیشرفته‌تر و دقیق‌تر بشو، لرزان‌تر می‌شود با آن نظریاتی که در فلسفه علم هست و آن هفته به آن‌ها اشاره مائی داشتیم.

با این توجه برای پاسخ به این سؤالی که در مبحث دوم مطرح کردیم می‌گوییم اقسام و انواعی اینجا وجود دارد.

صورت اول

آنجا که ما در شریعت به طور اطمینانی و واضح یک حکمی هست و بعد علم با تحقیقات خود چیزی درمی‌آورد که با آن سازگار نیست، اگر در فضای شرع نباشیم می‌گفتیم این را کشف کرده است، ولی در فضای شرع جور دیگری است و این با آن سازگار نیست و این تعارض علم و دین است.



پانزده روایت هست و کثرت آن هم طوری است که اطمینان هست می‌گوید ارث زن نصف مرد است، یا روایات متعدد و معتبری هست که مواردی در حدود، قتل است. این حتمی است. یا اینکه می‌گوید استمناء حرام است. از این طرف تحقیقی می‌گوید در مواردی معاذ الله این یک اثر مثبتی در مسائل روانی و روحی دارد.

تعارض علم و دین دو حوزه دارد و الان بحث ما در مباحث فقهی است، تجویزیات است، تجویزهایی آمده است ولی این دانش چیز دیگری را کشف کرده است، در حال طبیعی باید بگوییم آن درست نیست. این صورت اول است که از یک طرف یک احکام واضح و روشنی هست و آن تحقیق علمی کلیت آن را نمی‌پذیرد، یعنی مصلحت و مفسده با آن سازگار نیست.

در بحث‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی هست، انواع مسائل هست ضمن اینکه بخش بزرگی از احکام، با فهم عقلی متعارف عقلایی سازگار است اما در یک جایی فهم‌هایی که از این امور به دست می‌آید ناسازگاری دارد و این چالشی است که در بحث احکام وجود دارد.

در اینجا در صورت اول این است که این تحقیق با کلیت آن سازگار نیست، اگر اطلاق و تقییدی بشود بحث بعدی است. در اینجا طبیعی است که با حجت شرعی معتبر آن حکم را داشته باشیم، با این تحقیقات نمی‌شود دست از آن حکم برداشت. اگر حجت معتبر بر آن باشد این تحقیق نمی‌تواند آن را تغییر بدهد، برای اینکه این تحقیقی که بشر انجام می‌دهد؛ اولاً احتمالی و ظنی است، ثانیاً اگر قطعی هم بشود مثلاً تحقیق روانشناسی می‌گوید که استمناء معاذ الله خوب است، این فواید را داراست، اصلاً بگوییم این فرضیه هم نیست، نظریه اثبات شده است، می‌گوییم اگر از نوع اول باشد که فرضیات و ظنیات است، معلوم است، **﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾** این را آخوند و نائینی و خراسانی این را در این آیات ترجیح داده‌اند برای اینکه این در خیلی جاها به کار می‌آید و آیات هم به این نظر دارد و می‌گوید این ظنیات را نمی‌توانید مبنای کار قرار دهید. اگر ظنیات باشد.

اگر قطعی باشد، اگر احراز قطعی باشد، باز فایده ندارد و نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد، چرا؟ برای اینکه شارع موظف است، اگر ملازمه را بپذیریم، یا خود را موظف دانسته است (طبق نظر ما) حکم حسن و قبح عقلی را رعایت بکند، این یک قانون را ما قبول داریم.

یک قانون دیگر هم قبول داریم که احکام الهی بر مصالح و مفاسد مترتب است. حکم بی‌مفسده و مصلحت را قائل نیستیم اما مصلحت و مفسده‌ای را که بشر می‌فهمد، قطعی هم بفهمد، شاید این مصلحت و مفسده یک مزاحم داشته است.

اولاً شرع مسائل را کلان‌تر از دنیا و آخرت و ظاهر و باطن می‌بیند، ثانیاً احاطه او طوری است که مزاحمات دست او است. اما این است که در مواردی که آن حکم آن اتقان و وضوح آن جور را نداشته باشد گاهی ممکن است این طرح سؤال بکند آن وقت آدم باید دقت بکند ببیند ادله این چیست؟ چقدر اتقان دارد و کجاست؟ لذا این کشفیات علمی در اینجا که مواجهه با کلیت یک قاعده‌ای دارد که از حجت شرعی به دست آورده‌ایم، می‌گوییم علی‌الاصول این نمی‌تواند آن را متزلزل بکند به خاطر ضعف در احاطه عقل بشر و علم نسبت به همه مصالح و مفاسد و تراحات.

ولی در عین حال یک تنبیهی به آدم می‌دهد که روی آن دقت بکن. یک تلنگر می‌زند که دقت بکن. یا می‌گوید یک بازنگری بکن. اما اگر قطع دارد که مصلحت و مفسده در این هست ولی مزاحم را هم قطع دارد.



اگر واقعاً به این رسید که این مصلحت وجود دارد و قطع پیدا کرد که مزاحمی هم ندارد، به آنجا رسید، البته آن تعارض است. وقتی می‌تواند معارضه برقرار بشود که چیزهای دیگری را به آن اضافه بکند که قطع کند که هیچ مزاحمی برای آن نیست و هیچ تأثیری حتی در امر اخروی و سعادت اخروی نمی‌گذارد. این به این سادگی خطر القتاد است. این در سعادت اخروی ضرر نمی‌زند. مزاحم اخروی ندارد. به این شکل با سادگی نمی‌شود.

آن که مهم است این است که اگر این تلنگر بزند عیبی ندارد ولی صرف اینکه این مصلحت یا مفسده هست، این احاطه بر واقع ندارد نمی‌تواند از این حکمی به دست بیاورد، یک باید و نبایدی از این به دست بیاورد. برای اینکه بر همه واقع احاطه ندارد. بحث ما این است که اینجا علم است و کشف مصلحت و مفسده است، می‌گوید این ماده و این دارو این خواص را دارد، ولی به سادگی نمی‌تواند به تجویز برسد. مثلاً در روانشناسی قطعی می‌گوید استمناء این خاصیت را دارد، این طرف هم دلایل واضح و حجت شرعی است که این حرام است، می‌گوییم ظنی که باشد معلوم است، قطعی هم باشد آن حکم را نمی‌تواند تخریب کند، کلیت حکم و تباین را نمی‌تواند برای اینکه کشف او کشف تام به همه مزاحمت نیست. این توان مقابله را ندارد.

اختلال نظام خوب نیست آنجا که شرع یک عنوان کلی دارد ممکن است همین امر ظنی را بگوییم کار کارشناسی موضوعی برای آن درست می‌کند خیلی جاها خوب است، فعلاً یک جای نادر را می‌گوییم ولی هست و مصداق دارد.